

ملاحظات پیرامون جایگاه ماکیاولی در مطالعات ادبی معاصر (مقاله پژوهشی)

جعفر فسائی*

علی بلاغی اینالو**

چکیده

نقطه آغاز ارتباط مطالعات و تحقیقات حوزه ادبیات فارسی با آراء و نظریات نیکولو ماکیاولی حدوداً به اوایل سده بیستم بازمی‌گردد. پس از این تاریخ، آثار نسبتاً قابل توجهی متعلق به سنت ادب فارسی در پرتو آراء و نظرات ماکیاولی به نقد گذاشته شده‌است و این روند همچنان نیز ادامه دارد. نوشتار حاضر نخست به تبارشناسی این جریان در پژوهش‌های حوزه ادبیات فارسی و سپس به تحلیل و بررسی نحوه مواجهه این‌گونه تحقیقات با آراء و نظریات ماکیاولی پرداخته‌است. نتایج نشان می‌دهد غالب این تحقیقات، به دلیل عدم توجه به جایگاه واقعی ماکیاولی و زمینه‌های تأثیرگذاری وی در فضای فرهنگی و گفتمان سیاسی غرب، به برداشتی غیرجامع و تک بعدی از آراء و نظریات وی نائل شده‌اند و مسیرهای دیگری را که با واقعیت و متطق درونی آثار ماکیاولی انطباق بیشتری دارد؛ نادیده‌انگاشته‌اند. این مسئله در تحلیل نهایی، مطالعات ادبی را تحت تأثیر قرار داده و غالباً موجب قرائت‌های نه چندان دقیق از متون شده‌است.

کلید واژه‌ها: نقد و نظریه ادبی، ماکیاولی، اندیشه سیاسی، قدرت، اخلاق.

* دکترای گروه زبان و ادبیات فارسی. دانشکده ادبیات دانشگاه هرمزگان. ایران. (نویسنده مسئول).

jafarfasaie@gmail.com

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی. پردیس شهید مفتاح دانشگاه فرهنگیان. تهران. ایران.

balaghi43@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۰۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۲۳

۱- مقدمه

نیکولو ماکیاوولی یکی از تأثیرگذارترین و در عین حال چالش‌برانگیزترین شخصیت‌هایی است که در تاریخ اندیشه سیاسی ظهور کرده‌است. سیالیت آراء و نظریات این متفکر به نحوی بوده‌است که به‌نوعی خصلت تأویل‌پذیری نزدیک شده‌است و به همین اعتبار می‌بینیم که جریان‌ات مختلف فکری، هریک مطابق با ایده‌ها و مطلوب‌های خود با ماکیاوولی مواجهه داشته‌اند، به‌عنوان مثال کاسیرر ماکیاوولی را طراح یک نظریه معرفتی خاص و آلتوسر او را در یک فرمول مارکسیستی قرار داده‌است (althusser:200:14). بر همین اساس ستایش و نکوهشی که از ماکیاوولی شده‌است، گستره‌ای را از نماد شیطنت، دسیسه‌پردازی و ریاکاری تا پیامبری وحدت‌بخش برای ایتالیا و نوعی قدیس‌مرد آزاده را در بر گرفته‌است (نک. کاسیرر، ۱۳۸۲: ۲۰۳-۲۱۸؛ اشتراوس، ۱۳۸۷: ۴۹). این مسئله علاوه بر غامض بودن نظام فکری و نظریات این اندیشمند، معلول پاره‌ای از عوامل تاریخی نیز است؛ به‌عنوان مثال شهریار در زمانه‌ای نوشته شده‌است که ارزش‌های کلیسایی و الهیات مسیحی حاکم بوده‌است و ممنوع شدن آن نیز خود گواهی بر جبهه‌گیری خاص کلیسا دارد و این مسئله غالب تفاسیر و تعاریف و برداشت‌ها از ماکیاوولی را تحت‌تأثیر قرار داده‌است (نک. villari:۱۸۷۸). بر همین اساس در کنار قرائت‌های غالب، قرائت‌هایی نیز وجود دارد که سویه‌های دیگری از شخصیت پیچیده ماکیاوولی را روشن می‌نماید؛ اسکینر به بسیاری از مسائل مورد مناقشه درباره ماکیاوولی پرداخته‌است و مورین رمزی نیز به‌عنوان یکی از شارحان مهم ماکیاوولی، تفسیرهای ملایم‌تری از وی ارائه می‌دهد (ادواردز، ۱۳۹۰: ۶۷، ۴۳). در همین راستا ماکس هورکهایمر در کتاب *سپیده‌دمان فلسفه تاریخ بورژوازی* می‌گوید: «شایستگی والای ماکیاوولی در آن است که در پگاه جامعه نوین، امکان‌پذیری علم سیاست را که اصولش با فیزیک و روانشناسی جدید همخوان باشد، بازشناخته و ویژگی‌های اساسی آن را به نحوی ساده و دقیق بیان کرده‌است» (هورکهایمر، ۱۳۷۶: ۱۵). به‌طور کلی در این تفاسیر ماکیاوولی اندیشمندی است که سرآغاز رستاخیر عظیم فکری در رنسانس بوده‌است (نک. برسفور فاستر، ۱۳۸۳: ۵۱۷-۵۲۰).

از میان شارحان ایرانی جهاننگلو معتقد است که: «ماکیاولی نخستین اندیشمند سیاسی است که سیاست مدرن را در تضاد با سنت اخلاقی اروپای قرون وسطی پایه‌ریزی می‌کند. به عبارت دیگر ماکیاولی آغازگر اندیشه سیاسی مدرنی است که برای نخستین بار در دوران رنسانس مسئله بحران هویت سیاسی را مطرح می‌کند و می‌کوشد تا با تأسیس و تدوین مفهوم جدیدی از سیاست، با سنت سیاسی زمان خود فاصله بگیرد» (جهاننگلو، ۱۳۷۲: ۸). بر همین مبنا اساساً جهاننگلو معتقد است که ماکیاولی برخلاف آنچه برخی از مفسران تاکنون گفته‌اند متفکری ماکیاولی‌گرا نیست (نک. همان: ۷). به باور سیدجواد طباطبایی: «اندیشه سیاسی ماکیاولی باتکیه بر سرشت دوران جدید به تدوین اندیشه تجدد پرداخته است و طبیعی است که چنین اندیشه‌ای سودازدگان سیاست آرمانی را خوش نمی‌آمده است. اما اندیشمندان بزرگ سیاسی هریک در بسط کاخ بلند اندیشه سیاسی جدید در راهی گام نهادند که در زیرگام های استوار ماکیاولی هموار شده بود روسو، اسپینوزا، فیشته و هگل از نام پرآوازه ماکیاولی و اندیشه ژرف او با احترام فراوان یاد کرده‌اند تجلیل نظریه پردازان بزرگ دموکراسی نوین، روسو و اسپینوزا، از ماکیاولی نشان از همسویی اندیشه‌های آنان دارد» (طباطبایی، ۱۳۶۶: ۳۴).

در واقع، اهمیت ماکیاولی را می‌توان گسست از سیاست آرمانی متداول و متعارف که در واقع نوعی خیال‌پردازی و اتویاگرایی مفرط محسوب می‌شود، نفی نظام فضیلت ارسطویی که گره‌گشای مشکلات عدیده در مناسبات اجتماعی و سیاسی جدید نبود، جدا شدن از سیاست‌نامه نویسی‌ها و اندرزنامه‌های مرسوم که غالباً نوعی عدالت مثالی را تکرار و بازتولید می‌کرده‌اند، گسستن از فرده‌محوری و تکیه بر مفهوم قدرت و متعاقباً توجه به نیروی عظیم مردم در مناسبات جدید سیاست - که یکی از بزرگترین انقلاب‌ها در سپهر اندیشه سیاسی است - هموار کردن مسیر برای تثبیت علوم اجتماعی و... دانست، نه ایرادگیری‌هایی از نوع ایرادهایی که به افلاطون وارد می‌آورند به اعتبار مسئله اشتراک زن و فرزند و مواردی اینچنین سطحی و خام. در حقیقت همانطور که اهمیت افلاطون را می‌بایست در بریدن از دنیای اسطوره و گام نهادن به فضای فلسفه و وادی مفاهیم عقلانی دانست، اهمیت ماکیاولی نیز بایست در ساحت‌های مزبور جستجو کرد نه در ایرادهای غیرصحیحی که در بیشتر تحقیقات دانشگاهی و غیردانشگاهی متداول است و مدام تکرار و بازتولید می‌گردد.

مسئله ماکیاولی در ایران اما داستان دراز دامنی دارد. به باور سیدجواد طباطبایی برداشت‌هایی که در ایران از ماکیاولی شده‌است، برداشت‌های نه چندان دقیقی است. وی معتقد است که ماکیاولی آن است که در کتاب‌های فارسی نیست. طباطبایی این عدم درک ماکیاولی در ایران را ناشی از ترجمه‌هایی می‌داند که از سال ۱۳۱۱ با محمود شروع شد و به آشوری و دیگران رسید. (نک. طباطبایی، ۱۳۹۲). طباطبایی با توضیح کلیدواژه‌های بسیار مهم در نظام اندیشگانی ماکیاولی، غالب سوء تفاهم‌ها و سوء برداشت‌های صورت گرفته را تا حدود زیادی توضیح داده‌است (نک. مقیمی، جیرانی: ۱۳۹۷). مفاهیم مناقشه‌انگیزی همانند، ویرتو، فورتونا، شهریار نوحاسته، تقلید، ابزارهای نو، نسبت اخلاق و سیاست، ریاکاری، مردم/عوام و ... بار دیگر توسط وی تشریح شده‌است (نک. طباطبایی: ۱۳۹۲؛ ۱۳۸۲). با ترجمه صحیح و دقیق این کلیدواژه‌ها می‌توان هرآنچه تاکنون گفته شده‌است را مجدداً بازخوانی و اصلاح کرد و در نظر گرفتن این موارد می‌تواند پرده از رازهای بسیاری بگشاید و اساساً چهره دیگری از ماکیاولی را به فضاهای علمی و به‌صورت اخص به گفتمان مطالعات و نقد ادبی معرفی کند.

۲. ماکیاولی و نقد ادبی

نسبت نیکولو ماکیاولی با ادبیات فارسی و نقد ادبی به یک اعتبار به آراء و نظریات نویسنده بنام و مشهور انگلیسی، ادوارد براون باز می‌گردد. وی از نخستین افرادی بود که این نسبت را برقرار کرد. ادوارد براون در جلد دوم تاریخ ادبیات در مقایسه عطار و مولانا با سعدی می‌گوید: «سعدی خصلت زیرکانه نیمه دیندار ایرانی را معرفی می‌کند-برخلاف مولانا و عطار که معرف پارسایی پرشور و صوفیانه آن هستند- در آن هنگام تصوف چنان فضا را انباشته بود و اصطلاحات آن آنچنان در زمره محاورات روزمره بود که آثار آن در نوشته‌های سعدی نه اندک است و نه مشکوک ولی اساساً بی‌هیچ تردیدی می‌توان گفت که عقل دنیادار بیش از تصوف خصیصه اصلی اوست و گلستان یکی از بزرگترین آثار مکتب ماکیاولی در زبان فارسی است. البته احساسات و علایق دینی فراوان است ولی این احساسات و

علايق علی‌الرسم از نوعی کاملاً واقعیست و اغلب فاقد آن کیفیت رویایی خاص نویسندگان صوفی‌ست» (براون، ۱۳۸۶: ۲۰۹-۲۱۰).

چنان‌که مشخص است ادوارد براون سعدی را در مقام مقایسه با سنت‌های عرفانی پیشین سنجیده‌است و جدایی او از این سنت را به نوعی میل به سمت عقل‌دنیامدار و غیرقدسی و در نتیجه گرایش به ماکیاولی تعبیر کرده‌است. در جایی دیگر اما مشخص می‌شود که تلقی براون از ماکیاولی‌گرایی سعدی، با مفهوم اخلاق پیوند خورده‌است؛ براون در صفحات بعد می‌گوید: «اگر سعدی در اصل به‌عنوان شاعر اخلاق توصیف شده (همچنانکه غالباً هست)، باید به‌خاطر آورد که بی‌شک این نظر درباره کسی صادق است که اخلاقیاتش مغایر با نظریاتی‌ست که عموماً در اروپای غربی اظهار شده‌است. نتیجه اخلاقی نخستین داستان این‌است: دروغی مصلحت‌آمیز به که راستی فتنه‌انگیز؛ داستان چهارم کوشش ماهرانه‌است برای نشان‌دادن اینکه تربیت خوب از اصلاح خوی تبه‌کاری موروث ناتوان است. داستان هشتم امیران را نصیحت می‌کند بر کسانی که بیمناکند شفقت نیارود زیرا: نبینی که چون گربه عاجز شود، برآرد به چنگال چشم پلنگ» (براون، ۱۳۸۶: ۲۱۳-۲۱۴).

ادوارد براون در همین کتاب موارد دیگری را نیز بیان می‌کند که در زمینه بحث او نشان از عدم سنخیت گلستان با مقوله اخلاقی دارد که به زعم او در اروپای غربی حاکم است. زمانی که این دو اظهار نظر در کنار هم قرار داده می‌شود، حکمی ضمنی از آن برداشت می‌شود که متضمن ارتباط سعدی و ماکیاولی و مقوله اخلاق است. درحقیقت در کنه نظر ادوارد براون گزاره "سعدی ماکیاولیست" قرار دارد.

این روایت مغشوش نقطه آغازی بود که باب گفتگوی آراء ماکیاولی را با نقد ادبی جدید گشود. از نخستین کسانی که در ادامه ادعای براون سعدی را مورد هجمه‌های سنگین قرار دادند، علی‌دشتی بود. دشتی با ذکر این نکته از سعدی که «دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز» نقدهایی به مراتب صریح‌تر و گزنده‌تر از ادوارد براون به سعدی وارد می‌کند: «همین یک جمله برای مسموم کردن اخلاق جامعه ایرانی به قدر حکومت‌های استبدادی چنگیز و تیمور و سایر دربارهای فجایع‌آلود سلاطین خودخواه و بداخلاق، ایران مؤثر بوده است» (دشتی، ۱۳۰۴: ۱۵۶). در سخن علی‌دشتی در نگاه نخست، نشانی از تقارن و

ارتباط سعدی و ماکیاولی به صورت مستقیم ملاحظه نمی‌شود اما در سطح ژرف‌ساخت مسئله کاملاً روشن است.

با توجه به تاریخ ترجمه محمود از شهریار ماکیاولی یعنی سال ۱۳۱۱، و حتی با وجود مباحث فروغی، می‌توان گفت که به احتمال زیاد عدم آشنایی دقیق دشتی با ماکیاولی موجب اشاره غیرمستقیم به ارتباط سعدی با ماکیاولی است و او در این زمینه بیشتر تحت تأثیر برداشت براون انگلیسی از چنین نسبتی است. این مسئله موجی از واکنش را به راه انداخت؛ اعتصام‌زاده در شماره پنجم روزنامه آینده به دفاع از سعدی می‌پردازد و می‌گوید: «هیچ‌یک از امراض روحی به اندازه مرض دروغ‌گویی برای یک جامعه مضر نیست به استثنای موقعی که انسان می‌خواهد خود را فدای پدر و مادر یا یک دوست گرامی بنماید، یا وطن و هم وطنان خود را از یک خطر بزرگی نجات بدهد، دروغ‌گفتن، به‌هیچ وجه جایز نیست گویا سعدی هم غیر از این مقصودی نداشته‌است، زیرا که وزیر می‌خواست یک نفر بدبخت را از چنگ میرغضب یک شاه مستبد و خونخوار برهاند» (اعتصام‌زاده، ۱۳۰۴: ۲۹۲). موسی‌نثری نیز در همان مجله و در همان سال از سعدی دفاع می‌کند: «این جمله جزء حکایتی است که هر کس آن حکایت سعدی را بخواند در اولین نظر می‌فهمد که غرض سعدی در اینجا فقط مذمت از تفتین بوده و کاری با دروغ و راست نداشته‌است» (نثری، ۱۳۰۴: ۳۷۶). این ماجرا با همین شدت تا کیان‌پور (۱۳۴۹)، مطهری (۱۳۸۲)، درخشان (۱۳۷۰)، جناب‌زاده (۱۳۵۰) و دیگران نیز می‌رسد. در این میان مطهری ارتباط میان سعدی و ماکیاولی را به کلی ممتنع می‌شمارد و هخامنشی در کتاب حکمت سعدی با نفی ماکیاولیستی بودن سعدی می‌گوید: «این خرده کلی و گزافه‌آمیز براون اگرچه بر تجزیه و تحلیل و استدلال و دستاویز بایسته استوار نیست متضمن واقعیتی است و آن تضادها و تناقض‌گویی‌های سعدی است و از این اندازه فراتر هم نمی‌رود» (هخامنشی، ۲۵۳۵: ۷۵-۷۶). اما در این میان افرادی نیز بوده‌اند که مجدداً این پیوند را برقرار کرده‌اند؛ مثلاً جورج سارتون در کتاب مقدمه بر تاریخ علم به همین دقیقه اشاره می‌نماید و می‌گوید: «اشعار سعدی بر خلاف اشعار صوفیانه مولانا و عطار، جنبه دنیوی و عملی دارد و گاهی ماکیاولیستی است» (سارتون، ۱۳۵۵: ۲۱۲۱-۲۱۲۲).

چنان‌که مشخص شد از درون کشمکش و از مجرای بحث‌های پیرامون سعدی، نظریات ماکیاولی به‌مرور به بدنه نقد ادبی وارد شد. جدی‌تر شدن مباحث پیرامون اندیشه‌های سیاسی، ترجمه‌هایی از قبیل ترجمه آشوری و از طرف دیگر قوت گرفتن نقد و نظریه‌های ادبی جدید در دانشکده‌های ادبیات در سال‌های اخیر پیوند ضعیف نقد ادبی و آرا و نظریات ماکیاولی را به ارتباطی تنگاتنگ تبدیل ساخت و آن را از سعدی به سایر متون ادبی تعمیم داد. با استناد به داده‌ها و آمار پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران (ایران داک) و پایگاه مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی، پژوهش‌های صورت گرفته خصوصاً در قالب رساله‌ها، پایان‌نامه‌ها و مقالات رشته زبان و ادبیات فارسی، صحت این مدعا را تأیید می‌نماید.

در این میان مسئله‌ای که حائز اهمیت بسیار است، نه ارتباط سعدی با ماکیاولی بلکه خوانشی است که از ماکیاولی ارائه شده است و مطابق با آن و در پرتوی نور آن، سعدی مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته است. درحقیقت تمامی نقدهایی که در بالا بدان‌ها اشاره شد واجد یک وجه مشترک کاملاً برجسته هستند؛ آنها به‌نحوی به‌دنبال تبرئه و رها ساختن سعدی از قید و بند اتهامی هستند که ادوارد براون بدو وارد ساخته بود و گرنه تلقی این منتقدان از ماکیاولی کاملاً یکسان و ثابت است و در امتداد همان برداشت امثال فروغی است: «بعضی از دانشمندان سده شانزدهم در مسائل اجتماعی نیز نظر کرده و مقدمات افکار سیاسی جدید را فراهم آورده‌اند. از جمله آنها ماکیاول ایتالیایی است که محقق و موشکاف بوده و لیکن عملیات سیاسیون زمان خود را اصول سیاست قرار داده و آن مبتنی بر زور و بی‌حقیقتی و تزویر بوده است. و هم اکنون سیاستی را که مقرون به جبر و ظلم و خدعه و نفاق باشد ماکیاولی گویند» (فروغی، ۱۳۴۴: ۱۰۷).

۳. جایگاه ماکیاولی در پژوهش‌های ادبی معاصر

چنان‌که اشاره شد خصوصاً در دو دهه اخیر پیوند نقد و نظریه‌های ادبی با آراء و نظریات ماکیاولی به‌طرز چشمگیری مستحکم شده است. پرداختن به تمامی این آثار فرصت دیگری می‌طلبد و در اینجا تنها برای نمونه به چند مورد از جدیدترین تحقیقات انجام شده اشاره می‌گردد تا تلقی و برداشت این منتقدین از ماکیاولی تا

حدودی نمایان گردد. نتیجه‌ای که از بررسی نمونه‌های پیش‌رو حاصل می‌گردد، می‌تواند فرصتی را برای آزمودن مسیرهای دیگر فراهم آورد که با واقعیت و منطق درونی اندیشه‌های ماکیاولی سنخیت و هماهنگی بیشتری دارد.

۱-۳ - «ماکیاولیسم و مشابهت‌های مندرج در کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه با

آن» (اطمینان، حلبی: ۱۳۸۸)

چنان‌که از عنوان این مقاله برمی‌آید، «ماکیاولیسم» یعنی برجستگی صبغه منفی ماکیاولی کاملاً محرز است و کلیت مقاله نیز بر چنین پیش‌فرضی استوار شده‌است. در چکیده مقاله آمده‌است: «هدف نهایی ماکیاولیسم، رسیدن به قدرت و حفظ و تداوم آن و روش سیاسی ماکیاولیسم، دست یافتن به اهداف سیاسی به هر طریق ممکن است. بنابراین قول معروف که هدف، وسیله را توجیه می‌کند، در راه دستیابی به قدرت حاکمه به راحتی می‌توان ارزش‌های اخلاقی را نادیده انگاشت. اندیشه‌های سیاسی ماکیاولیسم پسندیده نیست» (اطمینان و حلبی، ۱۳۸۸: ۲۲). نویسندگان «عصاره ماکیاولیسم» (همان: ۲۳) را در فصل هجدهم کتاب شه‌ریار می‌جویند و معتقدند که بر اساس این فصل می‌توان ماکیاولی را به‌خوبی شناخت و توضیح داد. این فصل نیز قسمتی گزینش می‌شود که همان گزاره متداول و غیرعلمی «هدف وسیله را توجیه می‌کند»، را در بر دارد: «شه‌ریار می‌باید هم شیوه روباه را بیاموزد، هم شیوه شیر را؛ زیرا شیر از دام‌ها نمی‌تواند گریخت و روباه می‌باید بود و دام‌ها را شناخت و شیر می‌باید بود و گرگ‌ها را ماند، بنابراین فرمانروای زیرک نمی‌باید پایبند پیمان خویش باشد به ویژه هنگامی که به زیان اوست و دیگر دلیلی برای پایبندی به آن در میان نیست» (همان: ۲۳). بر این اساس و با چنین پیش‌فرضی دمنه در کلیله و دمنه، ماکیاولیستی زبردست و تندرو است که با «دسیسه‌های ماکیاولیستی» (همان: ۲۵) مطامع غیراخلاقی خویش را پیش می‌برد. در جای جای مقاله آمده‌است که ردایلی از نوع ریاکاری، سفسطه‌بازی، تنگ‌نظری، فریفتن انسان‌ها از مسائل زیربنایی اندیشه ماکیاولیسم است (نک. همان: ۲۵). همچنین آنچه نویسنده آن را ماکیاولیسم می‌نامد در پاره‌ای از داستان‌های دیگر کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه نیز نشان داده شده‌است؛ از جمله: مار پیر و ملک غوکان؛ زاغ و گرگ و شگال و شیر و شتر؛ حکایت کبک انجیر و خرگوش و گربه

روزه‌دار؛ حکایت زغن ماهی خوار با ماهی باب ششم *مرزبان‌نامه*؛ حکایت روباه و خروس باب ششم *مرزبان‌نامه*؛ حکایت ماهی و ماهی خوار باب نهم *مرزبان‌نامه*. (نک. همان: ۲۶-۳۰). مبنای برداشت این مقاله از ماکیاولی ترجمه‌های آشوری و محمود است و آنچه که از کلیت مبحث برمی‌آید، انگشت نهادن بر گزاره‌ای است شامل تضاد اخلاق و سیاست. به باور مورین رمزی؛ «آنها که معتقدند ماکیاولی، اخلاق را از سیاست جدا کرده است راه را به اغراق می‌روند» (ادواردز، تاووزند، ۱۳۹۱: ۶۷). بر این اساس ماکیاولی به‌هیچ عنوان جداکننده اخلاق از سیاست نبوده است (نک. seyдали: 2015). در واقع به زعم ماکیاولی ساحت اخلاق فردی و خصوصی با ساحت سیاست ذاتاً از یکدیگر جدا است؛ «- به باور ماکیاولی میان جزیره‌ی ثبات و آرامش اخلاق و اقیانوس پر آشوب سیاست نسبتی وجود ندارد، یا بهتر بگوییم سیاست اگرچه با اخلاق نسبتی ندارد، اما اخلاق ویژه‌ی خود را دارد، اخلاقی که ناشی از رابطه‌ی نیروهای سیاسی و منبعث از سرشت دوران جدید است» (طباطبایی، ۱۳۶۶: ۳۵). این نکته در غالب تحقیقاتی که از پی می‌آید، به همین صورت تکرار شده و عمومیت یافته است؛ یعنی یگانه برداشتی که از ماکیاولی داشته‌اند؛ گزاره "هدف وسیله را توجیه می‌کند" و به دنبال آن حکم به تضاد اخلاق و سیاست و مواردی از این نوع بوده است. این مسئله بیش از هر چیز نادیده انگاشتن وجه رئالیستی اندیشه‌های ماکیاولی است. نیازی به توضیح و تکرار این مسئله نیست که مقوله اخلاق اگرچه به‌عنوان امری مطلق همواره ثابت است، اما این حکم، فعل اخلاقی را به‌هیچ عنوان در بر نمی‌گیرد. راستگویی گرچه پدیده‌ای پسندیده و قابل قبول است، اما زمانی که به فعل تبدیل می‌شود در پاره‌ای از موارد کارکرد دیگری پیدا می‌کند و علیه رسالت اصلی خود شورش می‌کند؛ کما اینکه عدالت نیز بر همین سیاق چنانچه در میان افراد نابرابر جاری شود، بر خلاف فلسفه وجودی آن، تبعیض و نابرابری را بازتولید خواهد کرد و این مسئله را می‌توان در سایر سویه‌ها و ساحت‌های اخلاق سنجید؛ در این میان حوزه سیاست بسیار غامض‌تر و پیچیده‌تر خواهد بود. بنابراین تضاد اخلاق و سیاست در گفتمان ماکیاولی ناظر بر این مسئله است که اخلاق حاصل مناسبات اجتماعی است؛ درحقیقت ضرورت است که در این میان یگانه عنصر تعیین‌کننده به‌شمار می‌رود: «بر حسب ضرورت است که انسان کار خوب انجام می‌دهد» (۱۱۲ Machiavelli, ۱۹۸۶). بر همین اساس در توضیح مفهوم ویرتو اسکینز معتقد

است: «ماکیاولی معنای این اصطلاح را از هرگونه فضیلت اصلی و شاهانه تفکیک می‌کند و در عوض می‌گوید صفت ویژه شهریان آمادگی ایشان برای هر کاری است که ضرورت ایجاب می‌کند» (اسکینر، ۱۳۷۵: ۷۹).

۲-۳ - «اندیشه ماکیاولی و تاریخ بیتهقی» (حاتمی: ۱۳۸۹)

در مقاله بالا نویسنده بر آن است که شیوه مدیریت سلطان مسعود غزنوی را با عقاید ماکیاولی می‌توان سنجید. در این مقایسه وجوه اشتراک و افتراق پاره‌ای از خصایص و کنش‌های سلطان مسعود غزنوی با "شهريار" بیان شده است. نویسنده پس از بررسی تاریخ بیتهقی به این نتیجه دست یافته است که: «رفتار مدیریتی مسعود با عقاید و نظریات ماکیاولی در بیش از نیمی از موارد منطبق است» (حاتمی، ۱۳۸۹: ۹۳). در این مقاله استفاده ابزاری از مذهب، نادیده گرفتن موازین اخلاقی، نیرنگ‌بازی و فریب‌کاری، پیمان‌شکنی، جزو مواردی هستند که میان شهريار نوحاسته ماکیاولی و سلطان مسعود غزنوی مشترک هستند. نویسنده همچنین مواردی را به‌عنوان وجه افتراق بیان کرده است که در اینجا چندان مهم نیست و همین بخش نخست تلقی نویسنده و خط سیر پژوهش را تا حدود زیادی روشن می‌سازد.

چنانچه شمای کلی مقاله نشان می‌دهد، نویسنده به دنبال این است که پاره‌ای از موازین و مؤلفه‌های اخلاقی که عموماً نکوهیده محسوب می‌گردند را میان شهريار فلورانس و سلطان غزنوی برجسته نماید. پرواضح است که نویسنده منظومه فکری ماکیاولی را که پیش از این بدان اشاره شد را به نظریه اخلاقی فروکاسته است که به‌صورت ضمنی ناظر بر نوعی اخلاق‌زدایی از مناسبات اجتماعی است. این مسئله‌ای است که پیش از این بدان اشاره شد.

۳-۳ - «نقد اخلاق‌گرایی در کلیله و دمنه با نیم‌نگاهی به اندیشه‌های

ماکیاولی» (دهقانیان و نیکوبخت: ۱۳۹۰)

چنان‌که از نام این مقاله - که در زمره نوشته‌های منسجم است - برمی‌آید نویسندگان چالش میان سیاست و اخلاق در کلیله و دمنه را پروبلماتیزه کرده‌اند. نویسندگان

برآنند که نشان دهند کلیله و دمنه متنی است که در امتداد همان سنت اندرزنامه‌نویسی‌های مرسوم قرار دارد و اساساً کتابی است اخلاق‌مدار اما لایه معنایی زیرینی نیز در این اثر حضور دارد: «تعمد نویسنده/ نویسندگان کلیله و دمنه به لزوم تسلط اخلاق بر سیاست باعث شده است هر داستانی به نتایج اخلاقی خاصی منجر شود اما در خلال داستان و به‌ویژه زیرساخت، شخصیت‌هایی مشاهده می‌شوند که همچون ماکیاولی به اخلاق‌زدایی از سیاست اعتقاد دارند. به همین دلیل شباهت‌های زیادی میان اندیشه‌های ماکیاولی و درون‌مایه برخی از داستان‌ها و شخصیت‌های کلیله و دمنه دیده می‌شود» (دهقانیان، ۱۳۹۰: ۱۳۳). پرواضح است که یکی از مهمترین و برجسته‌ترین تحولاتی که بدست ماکیاولی رقم خورد و بر اثر آن چشم‌اندازهای تازه‌ای بر افق اندیشه سیاسی گشوده گشت، بریدن و انقطاع از آن چیزی بود که به‌عنوان سنت اندرزنامه‌نویسی، رایج بود. این سیاست‌نامه‌ها و اندرزنامه‌ها اساساً با تعریفی که ماکیاولی از سیاست داشته است، کاملاً متفاوت هستند و از دو سنخ کاملاً مختلف. سیاست‌نامه‌های سنتی خصوصاً آنچه در سنت ایرانی موجود است، به‌دنبال آن است که پادشاه را به عدالت دعوت نماید: «هدف اخلاق‌گرایان سیاسی گردآوری مجموعه‌ای از فضائل و گوشزد کردن آنها به شهریان است و اندرزهای اندرزنویسان برای شهریان کامل در دولت‌های کامل کاربرد داشت. اما ماکیاولی در پی دادن پندهای عملی و مواردی است که از سابقه و تجربه خویش برگرفته شده بود» (Alistair, ۲۰۰۲: ۲۱). ماکیاولی معتقد است که مناسبات قدرت جایی و فرصتی برای عدالت به معنای کلاسیک آن نیست و این دو در دوزمینه و دو ساحت کاملاً متفاوت جاری هستند. به تعبیری در سیاست‌نامه‌ها و اندرزنامه‌ها نوعی رویکرد ذات‌باوری حاکم است اما ماکیاولی اساساً جوهر و ذاتی مطلق قائل نمی‌شود؛ «شه‌ریار در نگاه ماکیاولی هیچ ذات و جوهری ندارد. نه خوب است و نه بد» (Althusser, ۲۰۰۰: ۱۴). درحقیقت هدف ماکیاولی برخلاف اندرزنامه‌های کلیشه‌ای، کشف روش‌های تازه است. «او کار خود را همانند جستجو برای کشف کردن دریاها و سرزمین‌های جدید می‌داند» (Machiavelli, ۱۹۸۶: ۹۸-۹۷).

نویسندگان مقاله مورد نظر درحقیقت تلاش کرده‌اند که نشان دهند با اینکه کلیله و دمنه سرشار از گزاره‌ها و احکام اخلاقی است و با وجود اینکه نویسندگان بر لزوم رعایت سجایای اخلاقی تأکید کرده‌اند، تناقضی میان

روی‌ساخت که اخلاقی است و ژرف‌ساخت که ضد اخلاقی و به عبارتی ماکیاولیستی است وجود دارد. نویسندگان همچنین ضمن اشاره به گزاره مرسوم هدف وسیله را توجیه می‌کند، سازگار با روح زمانه بودن شه‌ریار نوخاسته را در زمره ردائل برشمرده، درباره شخص ماکیاولی معتقدند که: «ماکیاولی برای نزدیک شدن به پادشاه زمان (خان‌دان مدیچی) به هر شیوه‌ای و از جمله چاپلوسی متوسل شده، او در فصلی جداگانه به نقد رفتار چاپلوسان پرداخته و رفتار آنها را باعث گمراهی پادشاه و در نهایت اتخاذ تصمیمات نادرست دانسته است. علت اصلی اختلاف ماکیاولی و کلیله و دمنه را باید در نوع مخاطب جست‌وجو کرد. کلیله و دمنه چرب‌زبانی و چاپلوسی را ابزار مناسبی برای اطرافیان پادشاه در رسیدن به مراتب عزّ و سروری معرفی کرده است؛ در حالی که مخاطب ماکیاولی نه اطرافیان شاه، که خود شه‌ریار است و گرنه در عمل، ماکیاولی به همان راهی می‌رفت که کلیله و دمنه توصیه کرده است» (دهقانیان، ۱۳۹۰: ۱۵۵). چنان‌که آمد گزاره "هدف وسیله را توجیه می‌کند"، درباره ماکیاولی، چندان دقیق به نظر نمی‌رسد. در حقیقت پیش و بیش از هر چیز بایست به تعریف هدف از چشم‌انداز ماکیاولی توجه کرد که ناظر بر پیوند با مقوله سیاست به معنای رئالیستی آن و در انقطاع کامل از مبانی حقایق متعالی است. به باور هورکهایمر: «اگر بخواهیم محتوای شه‌ریار و گفتارها را در این عبارت خلاصه کنیم که هدف وسیله را توجیه می‌کند، باید دست‌کم مشخص‌سازیم که این هدف همانا برقراری بهترین دنیای ممکن در هر زمان است. برای ماکیاولی دین و اخلاق باید پیرو این برترین هدف کنش بشر باشند» (هورکهایمر، ۱۳۷۶: ۲۴).

نویسندگان مقاله پیش‌گفته منهای اینکه بافتار موارد مورد مقایسه را در نظر نداشته‌است، به دلیل اینکه اندیشه ماکیاولی را تنها در کتاب شه‌ریار واکاویده‌اند- نویسندگان به این دقیقه بسیار مهم عنایت نداشته‌اند که کتاب گفتارها که در آن به علایق دموکراتیک مردم پرداخته شده است، قسمت تکمیل‌کننده شه‌ریار است- تصویری تک بعدی و ناقص از ماکیاولی و شه‌ریار ارائه داده‌اند (نک. ادواردز، تاونزند، ۱۳۹۱: ۴۷). اینکه در گفتمان‌های مختلف شه‌ریار با قرائتی یکجانبه و ناقص بیشتر مورد توجه قرار گرفته است، مسئله اتفاقی نیست؛ هورکهایمر در خصوص به حاشیه رانده شدن گفتارها و به متن آمدن شه‌ریار معتقد است: «دوران ماکیاولی با طلایه‌های خودکامگی مشخص می‌شود. هنگامی که ماکیاولی همه

حرکت‌های تاریخی را حرکت سیاسی دانست، و برای تأمین بیشترین گسترش ممکن فضیلت از دولت نیرومند در مقام برترین فرزاندگی سیاسی فرد فعال در تاریخ به ستایش پرداخت، دولتمردان بزرگ و شهریان حاکم، زمانه به تایید وی برخاستند. اما این دوره همچنان دوره انحطاط جمهوری‌های ایتالیایی است. رهبری اقتصادی و نیز فرهنگی در اختیار سلطنت‌های بزرگ ملی است. در این اوضاع اثر بزرگ ماکیاولی، *گفتارهای جمهوری خواهانه* او، بیش از پیش کنار گذاشته می‌شود و *شهریان* است که اهمیت می‌یابد. در قرن روشنگران *شهریان* تنها اثر خوانده شده ماکیاولی است. اما آن را بدان سبب می‌خوانند که بی‌درنگ به منزله دفاعیه‌ای از جباریت و توهین به دادگری و انسانیت ردش کنند؛ ماکیاولی همانند مدافع شهرداری نمودار می‌گردد که انسان را خوار می‌شمرد، به هیچ قانون اخلاقی پایبند نیست. با زهر و شمشیر حکومت می‌کند، پیمان‌شکن است. از دین دفاع می‌کند و در عین حال آن را نادرست می‌داند. خطایی که انتقادگران حتی تا به امروز هم ماکیاولی را بدان سبب سرزنش می‌کنند بی‌اعتنایی اخلاقی است. اما در واقع امر ماکیاولی از نقش اخلاق غافل نمانده است. ماکیاولی که بنیادگذاری نظام اجتماعی شایسته را والاترین هدف عمل تاریخی می‌داند، شخصیت‌ها را نه براساس اخلاق ذهنی‌شان بلکه بر مبنای اهمیت سیاسی‌شان داوری می‌کند» (هورکهایمر، ۱۳۷۶: ۳۳-۳۴). بنابراین کاملاً مشخص است که تحقیقاتی که *گفتارها* را نادیده می‌گیرند نیز تحت تأثیر چنین ایدئولوژی‌هایی قرار دارند؛ این مسئله‌ای است که مقاله «سعدی و ماکیاولی: نمایی از همسانی شرایط روزگار و همانندی‌ها میان *گفتارهای سعدی* و *اندیشه‌های شهریان ماکیاولی*» را نیز متأثر ساخته است (نک. خاتمی، رحیمی: ۱۳۹۱) و بنابراین در اینجا نیز مطابق و در امتداد همان الگوی غالب و کلان‌روایت رایج، به مغایرت اخلاق و سیاست و به تعبیری "ضد اخلاقی بودن ماکیاولی" حکم داده شده‌است.

۳-۴- «سعدی و تفکر ماکیاولی» (بشر دوست، ۱۳۹۲)

نویسنده در این مقاله موضوع جدیدی مطرح می‌کند و آن مسئله "منطق ذاتگرایی" حاکم بر اندیشه ماکیاولی است. نویسنده در این مقاله سعی دارد همان اتهاماتی که امثال براون و جورج سارتون به سعدی وارد کرده‌اند را به نحو دیگری

پاسخ دهد و با استفاده از همان منطق ذات‌گرایی ماکیاولی می‌گوید: «سعدی در گلستان یک جهان واقعی را به تصویر می‌کشد و در بوستان از این جهان پرشور کمی فاصله می‌گیرد. او در جهان واقعی خود نگرش ماکیاولی را تبلیغ می‌کند. در گلستان تفکر شبان‌رمگی، دروغ مصلحت‌آمیز، رعیت‌پروری، هم‌آوایی با سلاطین توجیه و تشویق می‌شود این‌ها شبیه به ماکیاولی است» (بشردوست، ۱۳۹۲: ۲). نویسنده در مقام دفاع از سعدی به نوعی دوگانگی و تناقض در اندیشه سعدی می‌رسد که ناشی از طبع و سرشت آدمیان است، برخی نیک سرشت و برخی بدسرشت هستند. و این تناقض به این تعریف بستگی دارد نه اینکه این مسئله به ماکیاولیسم سعدی ارتباط دارد. وی به دنبال نوعی قضاوت میان سعدی و ماکیاولی و برتری بخشیدن سعدی بر او می‌گوید: «سعدی در هیچ کجای گلستان پادشاه را دعوت به ظلم نمی‌کند. از منظر او وظیفه حکومت اجرای عدالت است و گرنه آه و نفرین آدمیان تخت و تاجش را بر باد می‌دهد. سعدی به پادشاهان می‌گوید جهان در گردش است. هیچ چیز ثابت نمی‌ماند قدرت‌ها نیز مدام دست به دست می‌گردند لذا نباید بر قدرت و ثروت تکیه کرد» (همان: ۴). بنابراین در این نوشتار نیز همانند موارد پیشین "ماکیاولی" به‌طور جدایی‌ناپذیری با "انگاره رذالت و خدعه" درهم‌تنیده شده است. در حقیقت تمام سعی نویسنده مصروف بر گزاره تضاد اخلاق و سیاست در نزد ماکیاولی است که پیش از این بدان پرداخته شد.

۳-۵ - «تبیین شکاف بین سیاست و اخلاق بر مبنای نظریه ماکیاولی با

بررسی پند و اندرز در داستان شیر و گاو کلبله و دمنه»

(رضوانیان، غفوری، ۱۳۹۴)

نویسنده در این مقاله مبحث پند و اندرز در داستان شیر و گاو و بسامد مصادیق آن را بررسی کرده است و نتایج را به صورت نمودار ترسیم کرده است. بر اساس نتایج بدست آمده، در این داستان بیشترین بسامد پند و اندرز از زبان دمنه به کلبله و شیر بیان شده است. در این بررسی غالب پندهایی که از طرف دمنه بیان شده است، بنا بر نظر نویسنده ناظر بر این است که «گفتمان قدرت و سیاست بر اخلاق و تعلیم غلبه دارد» (رضوانیان، غفوری، ۱۳۹۴: ۴۱-۴۲). این مسئله نشان

می‌دهد که دمنه و ماکیاولی به اعتبار پندهایی که به اطرافیان خود داده‌اند، حائز یک ویژگی مشترک هستند و آن نوعی اخلاق‌زدایی از سیاست است و مقاله با این جمله تمام می‌شود: «هدف وسیله را توجیه می‌کند» (همان: ۵۶).

برای اینکه مشخص شود که این مسئله چندان دقیق به نشر نمی‌رسد، به قسمتی از شهریار ارجاع می‌دهیم: «شهریار در صورتی می‌تواند از خطر توطئه رعایا در امان باشد که از خواری و منفور بودن در نزد آنها خویشتن را محافظت کند و نیز بتواند آنها را از خود راضی نگه‌دارد و انجام این کار برای او ضرورت دارد» (Machiavelli, 2001: 73). در فصل هفدهم شهریار ماکیاولی معتقد است که «شهریار نوحاسته باید آرزومند باشد که به صفت بخشندگی شناخته شود و نه به ظلم و ستم» (Machiavelli, 2001: 6). منابعی که در مقاله رضوانیان، غفوری به کار گرفته شده است به ناچار همان شهریار و گفتارها با همان مترجمین پیشین است و همان نزاع اخلاق و سیاست را با همان چهره کلیشه‌ای از ماکیاولی در این نوشتار نیز بازتولید و تکرار شده است.

۶-۳ - «بررسی اندیشه‌های ماکیاولیستی در بخش تاریخی شاهنامه

فردوسی» (عامری کرمانی، ۱۳۹۴)

در چکیده این رساله چنین آمده است: «با اینکه این دین است که ارزش‌های اخلاقی را به جوامع بشری آموزش داده ولی متأسفانه حتی متدین‌ترین حاکمان نیز به هنگام احساس خطر قوانین اخلاقی را زیر پا گذاشته و برای حفظ تخت و کیان پادشاهی به شنیع‌ترین رفتار و حشیمان‌ترین کشتارها دست می‌یازند. و اما در مورد ماکیاولی هرگز نباید از القابی مانند جلاد، قاتل و غیره استفاده کرد. زیرا در طول زندگی خودش هیچ‌گاه کسی را نکشت و یا در قتل کسی مشارکت نکرد و احکامی که در کتاب شهریار و یا گفتارها نوشته فقط برداشت و نتیجه‌گیری‌اش از حکومت‌ها و رفتار حاکمان گذشته و یا معاصر خودش است» (عامری، ۱۳۹۴: ۱). نویسنده سپس عقاید ماکیاولی را بدون اشاره به منبع که گویا از هنری گرفته است، عقاید ماکیاولی را اینگونه بیان می‌کند: ۱- همیشه در پی سود خود باش. ۲- جز خویشتن به هیچکس اهمیت نده. ۳- بدی کن اما چنان کن که انگار نیکی

می‌کنی. ۴- حریص باش و هرچه می‌خواهی تصاحب کن. ۵- خشن و درنده‌خو باش. ۶- به قول و وعده‌های خود عمل نکن» (عامری کرمانی، ۱۳۹۴: ۱).

بنابراین نویسنده به ماکیاولیسم یعنی سطحی‌ترین برداشت از ماکیاولی معتقد است و در پایان نیز فردوسی را ستایش می‌کند به دلیل اینکه او برخلاف ماکیاولی حکم نکرده است که انسان می‌باید همانند ددان باشد. بدین ترتیب شخصیتی که به زعم بسیاری از پژوهشگران یکی از بزرگترین استوانه‌های اندیشه سیاسی است و بانظریات موشکافانه خود منشأ چندین تحول عظیم در دنیای جدید شده است تا حد نظریه‌پرداز نوعی آنارشی مطرح شده است (نک. طباطبایی، ۱۳۸۲: ۱۶-۱۷).

۳-۷ - «خواستش می‌ماکیاولیستی از رمان ۱۹۸۴ از جورج

اورول» (ماهری، ۱۳۹۶)

ماهری در چکیده آورده است: «رمان جامعه‌ای را با حکومتی تمامیت‌خواه که از روش‌های ماکیاولیستی برای حفظ قدرت استفاده می‌کند ترسیم می‌کند. اورول بر این باور بود که ماکیاولیسم رویکردی مخرب است و با ترسیم این نوع جامعه، بر آن بود که هشدار به مردم دهد. در مورد ماکیاولی این طور گفته می‌شود که او بر این باور بود که هدف وسیله را توجیه می‌کند» (ماهری، ۱۳۹۶).

اشاره به این نکته خالی از فایده نیست که برخی از نویسندگان نامدار مثل شکسپیر نیز در آفرینش آثار خود نیم‌نگاهی به ماکیاولی داشته‌اند؛ شکسپیر در ترسیم شخصیت یاگو در *تلسو*، به ماکیاولی نظر دارد. ماکس لندر در این باره معتقد است که «گویا این نویسندگان تحت تأثیر کتابی با عنوان *آنتی ماکیاولی* از نویسنده فرانسوی به نام ژانتیه قرار داشته‌اند (Machiavelli, 1984: 103-105).

دلایلی که نویسنده مقاله بالا اقامه می‌کند، بر مجموعه‌ای از پیشفرض‌ها مبتنی است و ناگفته پیداست که "ماکیاولیسم" مطرح شده در این نوشتار نیز حامل بار معنایی کاملاً منفی است و متبادر کننده مفاهیمی از قبیل تضاد اخلاق و سیاست، دروغ‌گویی، ریاکاری، روباه بودن و متصف به درنده‌خویی شیران شدن و مواردی کلیشه‌ای و تکراری از این دست.

۳-۸- «نگاهی جامعه شناختی به داستان سوم دفتر اول مثنوی (مطالعه موردی داستان سوم مثنوی بر اساس مبانی نظری نیکولو ماکیاولی)» (غنی زاده: ۱۳۹۷).

نویسنده در مقاله فوق معتقد است که رفتارهای سیاسی به کار رفته در داستان "پادشاهی جهود که نصرانیان را می کشت" از مثنوی، بسیار همخوان با اعتقادات سیاسی ماکیاولی است. در این باره نویسنده مؤلفه‌های ده‌گانه‌ای که توماس برشمرده است را در این داستان جستجو کرده است. و در پایان نیز معتقد است «رفتارها و گفتمان‌های نمایشی و حرفه‌ای (طرح فریب) وزیر و شناخت سطحی و ضعیف مردم همراه با احساسات عوامانه آن‌ها، زمینه را برای اجرای راهبردهای ماکیاولیایی فراهم می‌کند. مولوی برای مقابله درست با این نوع رفتارها، بر عمق بخشی به ادراک و قوه شناختی انسان تأکید دارد. به اعتقاد وی آگاهی و درک پایین جامعه، فضا را تسلیم نظام سیاسی ماکیاولیایی می‌کند» (غنی زاده، ۱۳۹۷: ۱۳۶). چنانچه از فحوای این مقاله برمی‌آید، پژوهش به سمت ساده‌سازی نسبت میان اخلاق و سیاست پیش رفته است. بر این اساس نویسنده همانند نمونه‌های پیش کوشیده است تضاد میان اخلاق و سیاست و پاره‌ای از مکانیسم‌های غیراخلاقی، که در پیشبرد اهداف و مطامع کاربرد دارند را در ارتباط با شخصیت‌های داستان نشان دهد. این مقاله نیز در امتداد سایر تنها بخشی از کلیت اندیشه‌های ماکیاولی را اتخاذ کرده و بر اساس آن به نتایجی مشابه نتایج کثیری از نوشته‌های این حوزه دست یافته است.

۴. جمع بندی و نتیجه گیری

در این مختصر-که می‌توانست بسیار مبسوط‌تر نیز باشد و البته با برون داد یکسان- تصویری از رابطه و نسبت میان نقد و نظریه‌های ادبی و اندیشه‌های نیکولو ماکیاولی ترسیم گردید. بر اساس نتایج به دست آمده، نخستین ارتباط از طریق نقد سعدی شیرازی و خصوصاً گلستان برقرار شده است. ادوارد براون از نخستین افرادی بود که با تکیه بر برخی از نشانگان و قرائن گلستان، سعدی را با ماکیاولی در یک دایره معنایی قرار داد و سعی کرد که سعدی را به نوعی اخلاق‌زدایی از سیاست متهم سازد. این مسئله موجی از واکنش‌ها را برانگیخت و از لابه‌لای این مباحث و نیز ترجمه و تب تند ماکیاولی در فضای فکری معاصر، پیوند میان

ماکیاولی و نقد ادبی مستحکم‌تر گشت. خصوصاً در دو دهه پیش این مسئله به نحو فزاینده‌ای در نقدها و نظریه‌های ادبی مطرح شده‌است. مطابق آنچه گذشت پاره‌ای از این تحقیقات انجام گرفته مورد مطالعه قرار گرفت. تمامی این موارد به نحوی در امتداد همان برداشت ادوارد براون و علی دشتی از ماکیاولی است و تماماً تحت تأثیر یک کلان روایت کلیشه‌ای هستند. مخرج مشترک تمامی این تحقیقات این است که ماکیاولی تجسم خدعه، فریب، نیرنگ و قساوت می‌باشد و اوشخصیتی است ضد اخلاق و ریاکار که تمامی سعی و همتش مصروف به اخلاق‌زدایی و اشاعه رذایل در مناسبات اجتماعی و سیاسی شده‌است. این یگانه برداشتی است که در نقد و نظریه‌های ادبی مطرح شده است. چنین برداشتهای پنهان چندانی دقیق و سطحی از ماکیاولی هم تحت تأثیر گزاره‌های ایدئولوژیک و هم از کانال ترجمه‌هایی صورت گرفته‌است که نسخه‌ای سقیم از ماکیاولی و چهره‌ای مغشوش و غیرواقع از اندیشه‌های وی ارائه داده‌اند. در این فرایند، پژوهش‌های ادبی نیز به شدت تحت تأثیر قرار گرفته و به همین نسبت از واقعیت به دور مانده‌است. به نظر می‌رسد یکی از مهمترین راه‌های برون رفت از چنین مشکلاتی که گریبانگیر نقد و نظریه‌های ادبی است، جدیت مضاعف و توجه ویژه به مطالعات میان رشته‌ای است.

کتابنامه

- ادواردز، الستر؛ تاونزند، جولز (۱۳۹۱). تفسیرهای جدید بر فیلسوفان سیاسی مدرن، از ماکیاولی تا مارکس، چ دوم، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر نی.
- اسکینز، کوننتین (۱۳۷۵). ماکیاولی، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چ سوم، تهران: طرح نو.
- اشتراوس، لئو (۱۳۸۷). فلسفه سیاسی چیست؟، ترجمه فرهنگی رجایی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اطمینان، خدیجه؛ حلبی، علی اصغر (۱۳۸۸). «ماکیاولیسم و مشابهت‌های مندرج در کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه با آن»، فصلنامه پیک نور (علوم انسانی)، سال هفتم شماره نخست، صص ۲۲-۳۱.
- اعتصام‌زاده، ا (۱۳۰۴). «دروغ از لحاظ علمی»، آینده، سال اول، شماره پنجم، صص ۲۹۲-۲۸۹.

- براون، ادوارد گرانویل (۱۳۸۶). تاریخ ادبیات ایران: از فردوسی تا سعدی، جلد دوم، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران: نشر مروارید.
- درخشان، مهدی (۱۳۷۰). «دفاع از سعدی»، *یغمای سی و دوم، (یادنامه حبیب یغمایی)*، گردآوری ایرج افشار با همکاری قدرت‌الله روشنی، ص ۱۳۵.
- جناب‌زاده، محمد (۱۳۵۰). «در هر اثر هنری است»، *ارمغان، دوره چهارم، شماره پنج*، صص ۳۳۳-۳۳۸.
- جهانبگلو، رامین (۱۳۷۲). ماکیاولی و اندیشه رنسانس، تهران: نشر مرکز.
- حاتمی سعید (۱۳۸۹). «اندیشه ماکیاولی و تاریخ بیتهی»، تاریخ ادبیات، شماره شصت و ششم، صص ۹۳-۱۱۳.
- خاتمی، احمد؛ رحیمی، علی اصغر (۱۳۹۱). «سعدی و ماکیاولی: نمایی از همسانی شرایط روزگار و همانندی‌ها میان گفتارهای سعدی و اندیشه‌های شهریار ماکیاولی»، نقد زبان و ادبیات خارجی، دوره پنجم، شماره هشت، صص ۵۳-۷۳.
- دشتی، علی (۱۳۰۴). «دروغ مصالحت آمیز»، *آینده، سال نخست*، شماره سوم، صص ۱۵۶-۱۵۹.
- دهقانیان، جواد؛ نیکویخت، ناصر (۱۳۹۰). «نقد اخلاق‌گرایی در کلیله و دمنه با نیم‌نگاهی به اندیشه‌های ماکیاولی». فصلنامه نقد ادبی، سال چهارم، شماره چهاردهم، صص ۱۳۳-۱۵۹.
- رضوانیان، قدسیه؛ غفوری، غفت‌سادات (۱۳۹۴). «تبیین شکاف بین سیاست و اخلاق بر مبنای نظریه ماکیاولی با بررسی پند و اندرز در داستان شیر و گاو کلیله و دمنه». پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال هفتم، شماره بیستونجم، صص ۴۱-۵۸.
- سارتون، جورج (۱۳۵۳). *مقدمه بر تاریخ علم*، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران: وزارت علوم و آموزش عالی.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۶۶). «ماکیاولی و بنیادگذاری اندیشه سیاسی جدید»، *کیهان فرهنگی*، شماره چهل و ششم، صص ۳۳-۳۵.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۲). *جدال قدیم و جدید*، تهران: انتشارات نگاه معاصر.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۹۲). *تأملی در ترجمه متن‌های اندیشه سیاسی جدید: مورد شهریار ماکیاولی*، تهران: مینوی خرد.

عامری کرمانی، مجیب (۱۳۹۴). «بررسی اندیشه‌های ماکیاولیستی در بخش تاریخی شاهنامه فردوسی». پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ولیعصر (عج) رفسنجان.

غنی زاده، ابوالفضل (۱۳۹۷). «نگاهی جامعه‌شناختی به داستان سوم دفتر اول مثنوی معنوی (مطالعه موردی داستان سوم مثنوی براساس مبانی نظری نیکولو ماکیاولی)»، فصل‌نامه تخصصی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)، دوره دهم، شماره سی و هفت، صص ۱۲۳-۱۳۸.

فاستر، مایکل برسفورد (۱۳۸۳). خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

فروغی، محمدعلی (۱۳۴۴). سیر حکمت در اروپا، تهران: انتشارات زوار.

کاسیرر، ارنست (۱۳۸۲). اسطوره دولت، ترجمه یدالله موقن، تهران: انتشارات هرمس.

کیان‌پور، غلامرضا (۱۳۴۹). «دروغ مصالحت آمیز»، یغما، صص ۴۶۶-۴۷۰.

ماکیاولی، نیکولو (۱۳۶۶). شهریار، ترجمه داریوش آشوری، تهران: انتشارات پرواز.

ماکیاولی، نیکولو (۱۳۸۳). گفتارها، ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.

ماهری، سهند (۱۳۹۶). «خوانشی ماکیاولیستی از رمان ۱۹۸۴ از جرج اورول»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهیدمدنی آذربایجان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۲). انسان کامل، چاپ بیست و نهم، تهران: انتشارات صدرا.

مقیم، شروین؛ جیرانی، یاشار (۱۳۹۷). «تیرانی مترجم؛ نقدی بر کتاب تأملی در ترجمه متن‌های اندیشه سیاسی جدید، مورد شهریار ماکیاولی»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال هجدهم، شماره ششم، ۲۵۷ صص - ۲۷۲.

نثری، موسی (۱۳۰۴). «دروغ مصالحت آمیز»، مجله آینده، سال اول، شماره شش، صص ۳۷۶-۳۷۰.

هخامنشی، کیخسرو (۲۵۳۵). حکمت سعدی، تهران: انتشارات امیرکبیر.

هورکهایمر، ماکس (۱۳۷۶). سپیده‌دمان فلسفه تاریخ بورژوازی، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: نشرنی.

Althusser Louis. (2000). Machiavelli and us. translated by Gregory eliot. london: verso.

Edwards.alistair and townshend.(2002). Modern political philosophy : from Machiavelli to marx. Palgrave: Macmillan.

Vilari.pasquale(1878). Niccolo Machiavelli and his times .translated by linda villari.vol. II .London: c. kegan paul and co. j paternoster square.

Seid Ali Mohammed. (2015)«*MORALITY AND POLITICS WITH REFERENCE TO MACHIAVELLI'S THE PRINCE*»European Scientific Journal edition vol.II, No..17pp233- 253.

Machiavelli. Niccolo. (1984). The Prince and the Discourses .introduction by max lennern.newyork:The Modern Library.

Machiavelli. Niccol. (2001). THE PRINCE.translated by w.k.marriot .the Pennsylvania state university.

www.iranshahri.com

<https://irandoc.ac.ir>

<https://www.sid.ir>